



Semantic, Literary, and Jurisprudential Aspects of Linguistic Expressions in Legal Interpretation: A Reflection on the Role of Arabic Literature in the Principles of Islamic Jurisprudence

Abdollah mahdaviykta^a, Mohamad Jorfi^{b*}, Seyyed Abulfazl Sajjadi^c, Ibrahim Anari Bozchallouei^d

^a. PhD Student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (mahdaviykta@gmail.com)

^b. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (m-jorfi@araku.ac.ir)

^c. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (a-sajady@araku.ac)

^d. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran, Email (i-anari@araku.ac.ir)

KEYWORDS

Principles of jurisprudence, Arabic literature, inference, situation, implication, Semantic, Derivative.

ABSTRACT

This study examines the literary and jurisprudential dimensions of linguistic expressions in the process of legal interpretation, applying a semantic approach to the analysis. Key issues such as designation (*wadh*), signification (*dalālah*), and the differentiation between the intentional and practical will (*irādah isti'mālī* vs. *irādah jiddī*) of the legal authority are explored. Given the diverse linguistic tendencies and textual markers involved in deriving meaning (*madlūl*)—alongside the impact of contextual background on comprehension—the study identifies common linguistic principles, authorial intent, and semantic objectivity as essential components within legal hermeneutics. The findings suggest that discussions of linguistic expressions in *Usul al-Fiqh* (principles of jurisprudence) rely heavily on textual reasoning, lexical clarity, and customary linguistic interpretations. These elements are crucial in determining the precise meanings of words, sentence constructions, and semantic features, all of which have wide applications in Islamic legal reasoning. The study emphasizes that the systematic treatment of linguistic expressions within jurisprudential methodology reflects the fundamental necessity for scholars in legal hermeneutics to apply semantic analysis in order to ensure an accurate understanding of a speaker's intended meaning and to derive sound legal rulings. Employing a descriptive-analytical approach, this study explores case examples such as the derivation of legal principles (*mushtaq*) from Quranic verses and Hadith texts, offering insights into the semantic implications for contemporary jurisprudential matters—including usufruct rights (*sarf al-milk*), chess (*shatranj*), Bitcoin, and other cryptocurrencies. Furthermore, the study engages with linguistic debates surrounding designation (*wadh*), usage (*isti'māl*), and word signification (*dalālat al-alfāz*)—issues that have either not been extensively examined in literary disciplines or remain insufficiently analyzed within jurisprudence. Ultimately, the research traces the process by which semantic manifestation (*zuhūr al-ma'nā*) is refined and completed in legal reasoning.

بررسی وجوه معنایی، ادبی و اصولی مباحث الفاظ در مسیر استنباط: (تأملی بر جایگاه ادبیات عربی در اصول فقه)

عبدالله مهدوی یکتالف^{الف}، محمد جرفی^{ب*}، سید ابوالفضل سجادی^ج، ابراهیم اناری بزچلوئی^د

^{الف} دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (mahdaviykta@gmail.com)

^ب استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (m-jorfi@araku.ac.ir)

^ج استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (a-sajady@araku.ac)

^د استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل (i-anari@araku.ac.ir)

واژگان کلیدی	چکیده
اصول الفقه، ادبیات عربی، استنباط، دلالت، لفظ و معنی، مشتق.	این مقاله به بررسی وجوه ادبی و اصولی مباحث الفاظ در استنباط فقهی با رویکرد معنا شناختی می‌پردازد. مسائلی چون «وضع»، «دلالت»، «اراده استعمالی و جدی شارع» در اینجا بررسی می‌شوند. با توجه به گرایش‌های مختلف زبانی و نشانه‌های زبانی در رسیدن به «مدلول» و تأثیر پس‌زمینه‌ی متن بر فهم آن، «قواعد زبانی مشترک»، «توجه به قصد مؤلف» و «عینیت معنا» به‌عنوان مسائل اصولی مطرح می‌شوند. این پژوهش نشان می‌دهد که مباحث الفاظ در علم اصول، با دلالت لفظی و تشخیص ظهورات لغوی و عرفی، نقش مهمی در شناخت معانی واژگان، ترکیب جملات و تعیین ویژگی‌های معنایی واژه‌ها ایفا می‌کند و کاربرد گسترده‌ای در استنباط احکام فقهی دارد. مقاله تأکید می‌کند که طرح مباحث الفاظ در اصول فقه، نشان‌دهنده نیاز عالم اصولی به این مباحث با رویکرد «معنا شناختی»، برای دستیابی دقیق به مراد متکلم و استنباط صحیح احکام است. این پژوهش با استفاده از روش «تحلیلی، توصیفی»، به بررسی مصادیقی چون «مشتق» از متن آیات و احادیث در قالب شناخت معنی پرداخته و مستنبط را در ارائه حکم فقهی در مسائل مستحدثه چون «سرقفلی»، «شطرنج»، «بیت کوین» و دیگر رمز ارزها کمک نموده است و همچنین به مباحث زبانی مرتبط با «وضع»، «استعمال» و «دلالت الفاظ» در اصول فقه می‌پردازد که یا در علوم ادبی مطرح نشده‌اند و یا به‌اندازه کافی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. به عبارت دیگر فرآیند تکمیل ظهورات معنی در استنباط فقهی را بررسی کرده است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۹	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۲۱	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۱	

و المعنى لمباحث الألفاظ في طريق الاستدلال: (تأمل في مكانة دراسة في الجوانب الأدبية والنظرية الأدب العربي في أصول الفقه)

عبدالله مهدوی یکتا، محمد جرفی^ب، سید ابوالفضل سجادی^ج، ابراهیم اناری بزچلوئی^د

^أ طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، إيران، البريد الإلكتروني: mahdaviykta@gmail.com

^ب أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، إيران، البريد الإلكتروني: m-jorfi@araku.ac.ir

^ج أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، إيران، البريد الإلكتروني: a-sajady@araku.ac

^د أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات، جامعة أراك، إيران، البريد الإلكتروني: i-anari@araku.ac.ir

الكلمات المفتاحية:	الملخص
أصول الفقه، الأدب العربي، الاستدلال، الدلالة، اللفظ والمعنى، الاشتقاق.	تبحث هذه المقالة في الجوانب الأدبية والأصولية لمباحث الألفاظ في الاستنباط الفقهي بمنهجية دلالية. مسائل مثل "الوضع" و"الدلالة" و"الإرادة الاستعمالية والجدية للشارع" يتم تناولها هنا. مع الأخذ في الاعتبار الاتجاهات اللغوية المختلفة والعلامات اللغوية في الوصول إلى "المدلول"، وتأثير خلفية النص على فهمه، يتم طرح "القواعد اللغوية المشتركة" و"الاهتمام بقصد المؤلف" و"عينية المعنى" كمسائل أصولية. يوضح هذا البحث أن مباحث الألفاظ في علم الأصول، بالاستناد إلى الأدلة اللفظية وتشخيص الظهورات اللغوية والعرفية، تلعب دورًا مهمًا في معرفة معاني الكلمات وتركيب الجمل وتحديد الخصائص المعنوية للألفاظ، ولها تطبيق واسع في استنباط الأحكام الفقهية. تؤكد المقالة على أن طرح مباحث الألفاظ في أصول الفقه، يدل على حاجة العالم الأصولي لهذه المباحث بمنظور "دلالي"، للوصول الدقيق إلى مراد المتكلم والاستنباط الصحيح للأحكام. يعتمد هذا البحث على المنهج "التحليلي الوصفي" لدراسة مصاديق مثل "المشتق" من نص الآيات والأحاديث في إطار التعرف على المعنى، ويساعد المستنبط في تقديم الحكم الفقهي في المسائل المستحدثة مثل "الخلوة" و"الشطرنج" و"البيتكوين" والعملات الرقمية الأخرى. كما يتناول المباحث اللغوية المرتبطة بـ "الوضع" و"الاستعمال" و"دلالة الألفاظ" في أصول الفقه، والتي لم يتم تناولها في العلوم الأدبية، أو لم يتم بحثها بالقدر الكافي. بعبارة أخرى، فإنه يدرس عملية إكمال ظهورات المعنى في الاستنباط الفقهي.

۱. مقدمه

گاهی با مسامحه در تعریف علم اصول می‌گویند: «اصول همان مباحث الفاظ و ادله عقلی است» مثل «وضع»، «کیفیت دلالت الفاظ بر معانی»، «حقیقت و مجاز» لکن به اجمال می‌توان گفت که مباحث الفاظ دخیل در علم اصول هستند، به این صورت که یا خودشان مسئله اصولی اند و یا از مبادی اصولی هستند. در این صورت باید بگوییم بخشی از آنها مثل مشتق، ظهور امر در وجوب، ظهور امر در مره و تکرار جزء مباحث اصلی اصول هستند، و بخش دیگری از آنها جزء مبادی علم اصول هستند. مباحثی که جزء مبادی هستند تأثیرات کمتر و مسائل اصولی تأثیرشان روشن و بیشتر است. برخی از مباحث الفاظ از یک جهت مباحث لفظی اند و بنا به تعریفی که از علم اصول شایع است از مسائل اصلی علم اصول هستند. برای مثال هنگام بحث درباره حقیقت وضع نمی‌دانیم که آیا این بحث تأثیری در استنباط فقهی دارد یا ندارد؟ باید بگوییم که اگر در بحث وضع، قائل به اعتباری و یا انشائی بودن وضع و یا قائل به نظریه‌ی «قرن اکید» شویم _ که حقیقت وضع عبارت است از اقتران اکید بین لفظ و معنا؛ که به طور طبیعی انسان از احساس اشیاء منتقل به صورت آن شیء می‌شود ولی در تکوین غیر از این مطلب، دو منشا دیگر برای انتقال وجود دارد؛ یکی مشابهت که با دیدن سگی که خیلی شبیه گرگ است به گرگ منتقل می‌شویم؛ دوم اقتران اکید است که دو چیز با هم اقتران دارند از تصور یکی به دیگری انتقال پیدا می‌کنیم مثل وجود دو همکار، که از تصویری که دیگری پی می‌بریم یا در سفری حادثه عجیبی رخ داده است، با ذکر آن سفر به آن حادثه منتقل می‌شویم. (صدر، ج ۱، ص ۸۱)_ روشن نیست که آیا هر یک از این‌ها منتج به نتایج فقهی می‌شود یا نه؟ در ابتدای امر در تقریر و تقریب برخی استدلال‌های دخیل هستند مانند این که وضع گاهی در حقیقت انشاء و اخبار دخالت دارد، اما این که بالفعل کجا مؤثر است روشن نیست. همچنین در بحث «استعمال لفظ در اکثر از معنا» نتایج فقهی روشنی می‌توان مطرح کرد، فقه در مواردی یک حکم فقهی را منوط به جواز و عدم جواز «استعمال لفظ در اکثر از معنا» کرده‌اند. نتیجه این شد که کاملاً قابل تصور است برخی از این مباحث و حتی آنها که مبادی هستند به استنباطات مختلف فقهی منجر می‌شوند و تنها چیزی که قابل تأمل است این است که: آیا طرح مباحث الفاظ در علم اصول نقش اساسی و راهبردی، در استنباط دارد؟ و آیا طرح این مسائل از جهت معنا شناختی تأثیر بسزایی در استنباط حکم فقهی مسائل مستحدثه دارد؟ در این مقاله به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

۱-۱. پیشینه پژوهش

نوشته‌هایی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

_ «مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای زبانی و تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول» (ملکیان، مصطفی؛ مجله: نقد و نظر « پاییز و زمستان ۱۳۸۴ - شماره ۳۹ و ۴۰ ISC) نویسنده در صدد تعیین جایگاه مباحث لفظی (مباحث دلیل لفظی) علم اصول فقه مسلمین در میان دانشهای زبانی امروزی که، لازمست دانشهای زبانی امروزی را، لااقل به اجمال و تقریب، بشناسیم؛ و به این نتیجه رسیده است که برای شناخت دانشهای زبانی امروزی، باید شناخت دقیق از خود زبان داشته باشیم.

_ «نقش دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی» (حسن صادقی، قرآن شناخت سال چهارم پاییز و زمستان ۱۳۹۰ شماره ۲، پیاپی ۸) در این نوشتار که با روش توصیفی، تحلیلی نگارش یافته؛ هدف آن، ارائه و تبیین موارد و میزان نقش آفرینی دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی است. در این پژوهش موارد و میزان تأثیر دانش اصول فقه در تفسیر و نیز برخی از کاربردهای عینی و عملی آن در تفسیر قرآن به ویژه در غیر آیات الاحکام را از دیدگاه ایشان به اختصار ذکر شده است. و به این نتیجه رسیده است که از دیدگاه علامه طباطبائی دانش اصول فقه در سه بخش مبانی تفسیر، قواعد تفسیر و منابع تفسیر، نقش آفرین است و از میان بخشهای یادشده بیشترین تأثیر مربوط به بخش قواعد تفسیر است.

«زبان شناسی و علم اصول فقه» (حدائق رضائی، نشریه زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۵، شماره ۲۰۰) مقاله حاضر سعی دارد با ارایه نمونه هایی بارز از مطالعات دانشمندان اسلامی در بحث الفاظ علم اصول فقه که سابقه ای حداقل بیش از ده قرن دارد، دیدگاه غالب یاد شده را مورد چالش قرار دهد. این مطالعه نشان می دهد که برخی نظرات اصولیون با سابقه ای دیرین با یافته های جدید زبان شناسی به ویژه در حوزه های معنی شناسی و تحلیل کلام مطابقت می کند؛ تا جایی در مواردی این یافته های نو، چیزی بر آن نظرات اضافه نکرده اند. و به این نتیجه رسیده است که اساسی ترین برتری مطالعات زبان شناسی در این حوزه ها، در مقایسه با مطالعات اسلامی، دقت علمی، طبقه بندی های کارآمد و به کارگیری اصطلاحات و نامگذاری های علمی است.

«نقش و کاربرد حدیث در مباحث الفاظ اصول فقه» (رحیم سالمی و صالح جواد؛ پژوهشنامه علوم حدیث تطبیقی سال پنجم پاییز و زمستان ۱۳۹۷ شماره ۹)؛ این اثر با روش استقرایی تحلیلی به دنبال نقش و کاربرد حدیث در مباحث الفاظ علم اصول فقه است، مبحث الفاظ یکی از مباحث گسترده اصول فقه است که ماهیت اعتباری و تحلیلی داشته، و اهمیت گسترده ای در استنباط احکام فقهی از متون آیات و روایت دارد. پرسش اصلی این پژوهش این است که حدیث در مباحث الفاظ علم اصول فقه چه نقش و کاربردی دارد، و این مبحث به چه میزان مبتنی بر حدیث است؟ در مباحث الفاظ علم اصول احادیث به عنوان نمونه و شاهد بر ظهور الفاظ در معانی به کار می رود. این کاربرد صحیح و تام است. برخی از موارد ظاهر کلمات اصولیون استدلال به حدیث است، که با تأمل و دقت در موارد آن می توان آن را به عنوان تطبیق قاعده «ادلّ دلیل علی امکان الشیء وقوعه» دانست. یعنی با استناد به حدیث، معنا را ثابت می کنند، و در حقیقت استناد به حدیث، برای اثبات وجود ظهور برای لفظ در لغت عرب است. در این نوشتار به نتیجه کاربرد مختلف الفاظ همچون: مشتق، اوامر، نواهی، واجب تعبدی و توصلی، وقوع امر بعد از حظر، دلالت امر بر فور و تراخی، مفاهیم، عام و خاص، در حدیث رسیده است. و به نگاه معناشناختی پرداخته نشده است.

از آنجایی که مباحث الفاظ علم اصول هدفمند است، باید به مباحث سازگار با این هدف پرداخته شود. از سوی دیگر دانش های لغوی و زبانی مباحثی را که با هدف علم اصول تناسب داشته باشد ارائه نکرده اند. بنابراین در پس هر یک از مسائل دانش های لغوی (زبانی) مباحثی را باید جستجو نمود که در ارتباط با علم اصول قابل بررسی است. وجه افتراق نوشتار حاضر در این است که طرح مباحث الفاظ در علم اصول از جهت ترتب اثر یک علم بر علم دیگر است و به بررسی مباحث زبانی مرتبط با «وضع»، «استعمال» و «دلالت الفاظ» در اصول فقه می پردازد که یا در علوم ادبی مطرح نشده اند و یا به اندازه کافی مورد بررسی قرار نگرفته اند. به عبارت دیگر فرآیند تکمیل ظهورات معنی در استنباط فقهی در مسائل جدید و مستحدثه را پی گیری کرده است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. اصطلاحات و مفاهیم

۲-۱-۱. استنباط در لغت: هر آن عملی که از یک اصل کلی و یا از طریق انتقال ذهن از مسائلی چند، به یک مسئله به دست آمده باشد.

۲-۱-۲. استنباط در اصطلاح: فهم دقیق و عمیق مقررات عملی از منابع ومدارک معتبر، یا همان ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع و عقل).

۲-۱-۳. از تعبیر فقهاء که در تعریف فقه «العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة» اظهار داشته اند، می توان نتیجه گرفت استنباط، همان علم فقه است، در این راستا نیاز به یک صنعت و علم دیگر به نام اصول فقه می باشد که در مسیر استنباط به کار گرفته می شود در این مورد تعبیر متفاوتی نقل شده است: «هی صناعة یعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع فی طریق استنباط الأحکام، أو التي ینتهی إليها فی مقام العمل». (آخوند خراسانی، ۱۳۸۱، ۹) نزد مشهور «هو: العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحکام الشرعیة

الرَّعِيَّة (شیخ محمد تقی اصفهانی، ۱۳۷۹، ۱۲) در تحلیل و تفاوت این دو تعریف، امام خمینی می‌گوید: شاید تعبیر به صناعت اشاره به این نکته باشد که علم اصول نسبت به فقه علم آلی است مثل منطق نسبت به سائر علوم عقلیه، معظم احکام شرعیه ی، نظری و استدلالی هستند و نیاز به اثبات دارند و علم اصول تنها علمی است که به منظور کمک به این امر تدوین شده است پس فایده آن اقتدار بر استنباط احکام یعنی فرایند یافتن و اثبات کردن نتیجه‌های منطقی از پیش‌فرض‌ها یا حقیقت‌ها گفته می‌باشد. (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ۴۷).

۲-۲. وضع

۲-۱-۲. آیا وضع، معنای مصدری دارد یا معنای اسم مصدری؟ آیا وضع به معنای جعل کردن و قرار دادن است مثل ضرب به معنی زدن است یا اصلاً ربطی به عمل واضع ندارد بلکه یک نوع ارتباط بین لفظ و معنا است؟ به عبارت دیگر آیا وضع عبارت است از تخصیص و جعل لفظ در مقابل یک معنا که این امر، فعلی از افعال واضع است یا اینکه وضع عبارت است از اختصاص لفظ به معنا و ارتباط بین آن دو که در نتیجه وضع از صفات لفظ محسوب بشود؟ (آخوند خراسانی، ۱۳۸۱، ۹).

۲-۲-۲. گاهی عمل واضع است که لفظ را بر آن معنا قرار داده «وضع تعینی» مانند لفظ حسن را برای فرزند خود جعل و وضع کند. و گاهی علت ارتباط و اختصاص لفظ و معنا، کثرت استعمال است نه تعیین واضع. مانند وضع لفظ «مدینه» برای یثرب که بر اثر استعمال زیاد، بین آنها ارتباطی برقرار شده که اکنون با شنیدن آن لفظ، ذهن به این معنا تبادر می‌کند «وضع تعینی» (آخوند خراسانی، ۱۳۸۱، ۹).

۳-۲-۲. ماهیت وضع

_ برخی معتقدند وضع، شکلی از اختصاص لفظ به معنا است. (آخوند خراسانی، ۱۳۸۱، ۹).
 _ برخی اعتقاد دارند وضع، همان ملازمه واقعی میان لفظ و معنا است؛ (خوئی، ۱۳۷۱، ۳۸).
 _ برخی می‌گویند ماهیت وضع، اتحاد و «هویت» میان لفظ و معنا است، به طور اعتباری و با جانشین کردن لفظ به جای معنا و ایجاد نمودن یک اتحاد و «هو هویت» اعتباری بین آن دو. (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۹، ۲۲۸-۲۷۳).
 _ نظریه التزام نفسانی یا تعهد که در نفس انسان وجود دارد که هر گاه بخواهد معنا را از راه لفظ به دیگری تفهیم کند، این لفظ خاص را به کار می‌گیرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۳۳).
 _ نظریه اعتبار: وضع را از امور اعتباری می‌داند؛ همان اعتباری که در بین عقلا مطرح و واقعیت آن به دست اعتبار کننده است؛ (فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۱۳۶۵، ۸۴۳).

۳-۲-۳. علم اصول

۳-۱-۳. علم اصول علم به عناصر مشترک در استدلال فقهی به طور خاص است که فقیه آن را مثل دلیلی بر جعل شرعی کلی به کار می‌گیرد. فهم صحیح الفاظ و دلالت آنها، لازمه ی استنباط صحیح احکام شرعی است. در اصول الفقه از اموری بحث می‌شود که پیوندی با وضع، استعمال و دلالت الفاظ دارند و دسته ای از مباحث زبانی هستند که در علوم ادبی یا از آنها بحثی نشده است و یا کافی نیست مثلاً مشتق، علامات حقیقت و مجاز، اصول لفظی ترادف و اشتراک و استعمال لفظ (مشترک) در بیش از یک معنا. (صدر، ۱۴۳۰، ۳۱).

۲-۳-۲. رابطه علم اصول و زبان شناسی

مباحث الفاظ علم اصول هدفمند است. هدف این مباحث از هدف علم اصول جدا نیست. به همین دلیل باید به مباحث سازگار با این هدف بپردازد. از سوی دیگر دانشهای لغوی و زبانی مباحثی را که با هدف علم اصول تناسب داشته باشد ارائه نکرده

اند. بنابراین در پس هر یک از مسائل دانشهای لغوی (زبانی) مباحثی را باید جستجو نمود که در ارتباط با علم اصول قابل بررسی باشند و آنچه را که در باب امر و نهی یا حقیقت و مجاز و غیره دنبال می شود با بخشی از زیر شاخه های دانش زبان شناسی پیوند دارد. (گرجی، ۱۳۸۲، ۸۵)

۲-۳-۳. مدلول لفظ و ارتباط آن با مباحث اصول

الف: بحث لغوی که در باب تعیین مدلول مناسب لفظ سخن می گوید و غرض از آن توانمند ساختن ذهن انسان در انتقال از یک لفظ به صورت ذهنی مناسب با آن است. بنابراین ذهن فردی که آشنا به زبان عربی است با شنیدن «البیاض فی الجسم» به صورتی منتقل می شود که پیش از آن انتقال نمی یافت مانند انتقال از دلالت صیغه امر بر وجوب و دلالت نهی بر حرمت، ب: بحث فلسفی تحلیلی که فقط به تحلیل، نظر دارد. مانند: تحلیل معانی حرفی و مدلول هیأت در جمله های ناقصه، نامه، خبریه و انشائیه.

این تقسیم دوگانه به ساختار مباحث لفظی علم اصول، نظامی زبان شناختی داده تا جایگاه معناداری برای هر یک از این مباحث پدید آید؛ امری که پیش از این واقع نگردیده است. (خوئی، ۱۳۶۹، ۴۳۵)

۲-۴. ارتباط لفظ و معنی

۲-۴-۱. کلام ادباء درباره ارتباط بین لفظ و معنی

ادباء ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنی را قبول ندارند و قائل به عرضی بودن آن هستند و فقط به این نکته اشاره کرده اند که آیا اصل لغات به وضع واضح است؟ یا از جانب خداوند وحی شده است؟، اگر به وضع واضح است آیا شخص خاصی این معتبر دانسته یا گروه خاص یا همه مردم دخیل بوده اند. عده ای می گویند: «الفاظ بعد از پیدایش معانی و به وضع بوجود آمده این گونه که دو یا چند حکیم برای تبادل اطلاعات گردهم آمدند و برای ابراز معلومات خود نیاز به یک ابزار داشتند؛ آن ها چند راه برای برقراری ارتباط همچون حاضر کردن خود شیء نقاشی کردن که همه جا و همیشه کارآیی ندارند؛ لذا بهترین و آسان ترین راه، را الفاظ دانستند تا هر زمان که آن الفاظ را استعمال کنند آن معنی مورد نظر را به دیگران بفهمانند». (ابن جنی، ۱۷ و سیوطی ۲۳)

۲-۴-۲. تفسیر کیفیت ارتباط بین لفظ و معنی بر اساس جنبه تکوینی وضع

درباره کیفیت ارتباط بین لفظ و معنی بر اساس اشکالات وارده بر ذاتی بودن ارتباط و شبهاتی که بر عرضی محض بودن ارتباط بین لفظ و معنی وارد شد نتیجه این می شود که کیفیت ارتباط بین لفظ و معنی بر اساس جنبه تکوینی وضع تفسیر می شود نه بر اساس جنبه اعتباری آن؛ حاصل آنکه خداوند این قدرت را به ذهن انسان بخشیده که از احساس به شیء، آن را تصور کند و این همان ادراک تصویری است که قانون اولی می باشد و سپس براساس آن قابلیت دو قدرت طولی دیگر به انسان عنایت شده است: یکی آنکه از احساس به مشابه آن شیء نیز ذهن به خود آن شیء منتقل می شود و دیگری آنکه اگر شیئی مشروط به ادراک شیئی دیگر شد از تصور آن مشروط و مقرون، ذهن به تصور شیء دیگر منتقل می شود که در برخی علوم جدید از آن به «قدرت ذهن انسان بر رفلکس دادن» تعبیر می کنند. نکته ای که طبق این تفسیر قابل تذکر است این است که دلالت لفظ بر معنی که انتقال تصویری از لفظ به معنی است با سایر دلالات و تداعیات تصویری غیرلفظی تفاوت دارد که در هیچ یک از آن دلالات، تصور دال در تصور مدلول فانی نمی شود. (صدر، ۱۴۳۰، ۱۰۲)

در پایان به این نتیجه می توان رسید که ارتباط بین لفظ و معنی وضعی است لکن نشأت گرفته از قدرت ذهنی که خداوند به انسان عنایت کرده است و براساس این تفسیر حقیقت وضع عبارت است از: «احساس لفظ و تصور معنی که بوسیله قرن اکید حاصل شده است».

۲-۵. اهمیت بررسی معناشناسی علم اصول

معناشناسی در علم اصول فقه نقش بسیار موثری در استخراج قواعد دارد؛ زیرا صدور احکام شرعی بدون درک صحیح قواعد امکان پذیر نیست. معناشناسی از دانش های نوین است که در هر دو بخش مبانی نظری و قواعد عملی به دلیل فهم صحیح ادله اربعه جهت صدور حکم شرعی و رهایی مقلدان از تردید، مورد توجه عالمان علم اصول و مجتهدان قرار گرفته است. چون که این معانی اگر به درستی شناسایی نشوند، نمی توان قواعد دقیقی بدست آورد تا مقصود الهی از آیات استنباط، جهت تبیین حکم واقعی احکام شرعی تبیین گردد. لذا عالم علم اصول و مجتهدان باید به روش معناشناسی اصطلاحات اصولی آشنا باشند تا بتوانند بطور صحیح و با بهترین روش ممکن قواعد را جهت استخراج احکام شرعی به دست آورند تا در سایه آن مقلدان را هدایت نموده و از ابهامات رهایی دهند و به مراد متکلم نزدیک کنند (سلیمانی، ۱۳۹۸).

۲-۵-۱. روش های معنا شناسی

اصولپون از زمان گذشته روشهای مختلفی جهت فهم قواعد و خطاب الهی استفاده می کردند که تاکنون راه گشای فهم احکام شرعیه بوده است. با بروز حوادث مستحدثه در دوره ی معاصر و با آغاز روش های نقد ادبی زبانشناسی می توان از روشهای مختلف برای فهم دقیق تر قواعد و پاسخگویی به مکلفان بهره برد. از این رو بررسی روشهای زیر ضروری به نظر می رسد:

۲-۵-۲. زبان شناسی

بنابر دیدگاه فقهای اسلام مسئله استنباط در اصول فقه مساله ای است که باید با مقتضیات زمان و مکان پیش برود. چرا که نمی توان بر اساس تفهیم گذشته اصولپون در زمان حاضر نیز حکم صادر کرد. مثلاً در کتب فقهی حکم حرمت خرید و فروش « شطرنج» اعلام شده بود. (شیخ انصاری، ۱۳۷۲، ۱۲۳) اکنون شطرنج جزء آلات ورزش ذهنی محسوب و حکم حرمت آن برداشته شده است. اینجاست که وظیفه اصولی ها خطیر و حساس می گردد که آیا این امور در رویکرد زبان شناسی با علم معناشناسی امکان پذیر خواهد بود. البته این رویکرد به صورت دلالات الفاظ منطوق، مفهوم، ترادف، اشتراک، مفاهیم عموم و خصوص و به صورت پژوهش های فراوان در مورد معنا نمود پیدا کرده است. (مختار عمر ۱۳۸۵، ۲۸)، (ایزوتسو، ۱۳۶۰، ۸۳) به همین دلیل مباحث اصول در استنباط حکم شرعی و حل مجهولات فقهی جایگاهی ممتاز و بی بدیل یافته است. و حقیقت این است که در برخورد با اصول فقه مانند هر متن دیگر فهم مطالب در گرو الفاظ است تا الفاظ تفهیم نگردد سایر ابواب نیز تفهیم نخواهد شد از این رو اصولپون باید عالم به زبانشناسی به ویژه زبان شناسی شناختی باشد، که یکی از مکاتب نوین زبان شناسی به شمار می آید. نگرش غالب در زبان شناسی، نگرشهای «صورت گرا» است که زبان را به عنوان نظامی صوری و پدیده ای ذهنی می دانند که از بدن و تجربیات آدمی جد است. اگر بتوان اکثر نظریه های زبان شناسی را به جزیره ای تشبیه کرد که حوزه و مرز مشخصی دارند زبان شناسی شناختی را باید به مثابه مجمع الجزایری در نظر گرفت که شامل چندین جزیره کوچک است. این جزایر کوچک نظریات مختلفی هستند که همگی به نوعی به هم مربوط اند. (نظری، ۱۳۷۸، ص ۶۹) زبان شناسان « شناخت گرا» به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می پردازند. یکی از دلایل مهم آنها در مطالعه زبان از این فرض ناشی میشود که زبان الگوهای اندیشه و ویژگیهای ذهن انسان را منعکس میکند (Croft, 1991, 51). زبان آن جنبه از شناخت است که منعکس کننده تعامل بین موضوعات اجتماعی، فرهنگی روانشناختی منطقی ارتباطی و نقشی است. چنین رویکردی شخص را قادر می سازد که فراتر از توصیف گرای و صورت گرایی محض حقایق زبانی، رفته و بتواند به تبیینی خردمندانه از این حقایق دست یابد؛ آنچه در علوم شناختی مورد مطالعه و بررسی قرار میگیرد مطالعه ذهن و طریقه عملکرد آن است. همچون حافظه، یادگیری، درک استدلال شناخت و هر آن چه که اصطلاحاً به آن «تفکر» اطلاق می گردد. صدراعتقاد دارد که: هر گاه واضع بخواهد لفظ را برای معنا وضع کند باید لفظ و معنی هر دو را تصور کند آنگاه یک بار لفظ معین و معنای جزئی را تصور می کند سپس این لفظ معین را برای آن معنای جزئی وضع می کند.

منظور از «وضع» معنای منصور هنگام وضع است (صدر ۱۴۳۰، ۳۵) بنابر دیدگاه موسوی خمینی موضوع له اسمای خاص کلی ای است که تنها یک مصداق دارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۶۷) بر اساس این دیدگاه می توان گفت: موضوع له یک امر ذهنی است، نه خارجی البته نزد علمای علم اصول موضوع له ذهنی محدودیت حس و تجربه را ندارد. بنابر این مطالعه زبان در علم اصول از این نگاه مطالعه الگوها و روشهای معناشناسی و مفهوم سازی است. که با مطالعه آن می توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد که بیشتر در مبحث الفاظ و ظواهر می توان به آنها پرداخت و با الگوسازی به سایر مباحث تسری داد. جرج لیکاف و رونالد لانگاکر به این نتیجه رسیدند که نگرش در نظریه زبان شناسی باید از ریشه تغییر کند و بنیاد مطالعات زبانی باید بر اساس معنی باشد و قوای شناختی انسان در این مطالعه مدنظر قرار گیرند (Langacker, 1987, 167) در این نگرش نمادهای معنایی فرایندهایی ذهنی در نظر گرفته می شوند. اصطلاح مفهوم به نوعی معنای ثابت بودن را می رساند اما اصطلاح مفهوم سازی به پویا بودن معنی در این نگرش تأکید دارد. این کار از طریق بهره گیری از عناصر نمادین انجام می شود. نمادها یا عناصر نمادین واحدهایی از زبان هستند که دارای صورت و معنی می باشند برای درک نقش نمادین زبان به بررسی نحوه درک حکم شرعی از متون دینی می توان گفت در دیدگاه شناختی همان طور که زبان را دارای نظام و ساختار می دانند، فکر و اندیشه را نیز دارای نظام و ساختار می دانند. از نظر آنان ساختار نظام مندی که در زبان وجود دارد ساختار فکر ما را هم منعکس می کند. (سلیمانی، ۹۸)

جمله‌ی «آفتاب غروب کرد» مفهومی این است که نمازت قضا می شود در این گونه مثالها به حوزه مفهومی «زمان» و «جمله» اشاره شده است.

و در «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» به حوزه مفهومی «اقتضاء» اشاره شده است که همه در حوزه‌های انتزاعی هستند. حوزه مفهومی مجموعه‌ای از دانش درون نظام مفهومی ماست که تجربه‌ها و مفاهیم مرتبط را در خود دارد و به آنها نظم می دهد. لیکاف و جانسون به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه مفهومی انسان با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان بندی می شوند. یعنی زبان به ما نشان می دهد که در ذهن خویش مفاهیم انتزاعی را بر اساس مفاهیم عینی بیان یا درک می کنیم پس زبان شناسان شناختی در مورد زبان و نحوه انعکاس شناخت در زبان فرضیه پردازی می کنند (Layoffs, 1980, 98).

یک اصل بنیادی و چهار اصل جنبی مربوط به زبان شناسی شناختی، آن را از دیگر رویکردهای ذهنی به مطالعه زبان متمایز می کند. آن اصل مهم این است که: زبان چیزی جز معنی نیست و زبان شناسی شناختی بر مطالعه معنی تأکید دارد؛ اصل اول این که معنی در زبان نظری است. مثال: یقین به وضو داریم و شک در حدث، حال اگر قبیل از خواندن نماز شک کنیم «اصل استصحاب» جاری است ولی اگر بعد از خواندن نماز شک کنیم «اصل فراغ» جاری می شود. حیدری (۱۳۸۱، ص ۲۸۹). اصل دوم این که معنای زبانی پویا و قابل انعطاف است. از آن جا که جهان در حال تغییر است. زبان را نیز نمی توان ثابت پنداشت و معنای زبانی نیز پویاست. معنایی پویاست که قابل انعطاف باشد. در زبان شناسی شناختی اعتقاد بر این است که نباید فقط به تعریف انتزاعی از مفاهیم و مقولات بسنده کرد بلکه باید مصادیقی که این تعاریف شامل آنها میشود را نیز دید و شناخت تا دانش فرد از آنها به سطح قابل قبولی برسد (گیرارتز، ۲۰۰۶، ۱) مثال: می دانیم «اسد» هم در معنی «رجل» و هم «شیر» درنده به کار می رود. اما اگر بخواهیم معنی حقیقی و مجازی آنها را تشخیص دهیم باید راه‌های تشخیص حقیقت از مجاز را بدانیم. اگر به این راهها توجه کنیم، متوجه می شویم که معنی الفاظ قابل انعطاف است. اصل سوم این که معنای زبان دایره المعارفی است و مستقل از سایر حوزه‌های شناختی نیست. از آن جا که انسان با جهان در تعامل است معنایی که با آن سروکار دارد نمی تواند مستقل و جدا از جهان به عنوان حوزه‌ای مستقل در ذهن در نظر گرفته شود. در واقع معنا تجربه کلی انسان را منعکس می کند. پس معنای زبانی با دانش جهانی ما در تعامل است و از این رو معنا دایره المعارفی است و مستقل از سایر قوای ذهنی ما نیست. مثال؛ الف: شیرگاو سفید است. ب: شیر جنگل سفید است. هر چند در این دو جمله سفید به یک رنگ اشاره می کند

و در حوزه شناختی رنگها قرار می‌گیرد اما هر کسی می‌داند که انتظار نمی‌رود رنگ حیوان به مانند رنگ شیر نوشیدنی باشد. یعنی هر چند در هر دو جمله از واژه‌ی سفید استفاده شده، اما این دو سفید با همدیگر برابر نیستند (اشتراک لفظی). اصل چهارم این که معنای زبانی بر اساس کاربرد عینی و تجربه به دست می‌آید. در این نظریه تجربه زبانی مانند دیدن کلمات در فرهنگ لغت یا خواندن قواعد دستوری در کتابهای دستور نیست؛ بلکه بر اساس کارکرد زبان بنا نهاده شده که با ساختار شناخت یا همان ذهن سازگار است و معنای تحت الفظی مورد نظر نیست بلکه معنای غیر تحت الفظی یعنی معنای متکی به یافت مدنظر است. (نظری، ۱۳۷۸، ۷۶) همین امر در اصول باعث شده که به محض صدور کلامی از شارع ابتدا مکلف باید جستجو کند، بعد عمل کند مثلاً در قرآن آمده است «احلت لكم ما فی الارض جميعا» (بقره، ۲۹) و در جای دیگر آمده «حرمت علیکم الميته والدم» (مانده، ۳) قول مشهور این است که عمل به عام، قبل از فحص از مخصص جایز نیست، همان گونه که اخباری‌ها از جمله فاضل نراقی گفته‌اند: «عمل به عام قبل الفحص عن المخصص جایز است». آخوند خراسانی قائل به تفصیل شده است. (کفایه الاصول، ۱۳۷۴، ۲۲۶) مظفر می‌گوید: «عمل به عام پیش از فحص از مخصص جایز نیست بلکه باید با برخورد به عام، نخست به سراغ مخصصات رفت و در صورت یأس، به عموم عام تمسک شود. ما حق نداریم به صرف برخورد با عام به ظهور آن عمل کنیم شاید مخصص منفصل دارد که مبین مراد از آن عام می‌باشد (محمدی، ۱۳۹۱، ۵۶).

. نمونه ای از مباحث اصولی آمیخته با ادبیات (بحث و بررسی)

۳-۱. مبحث مشتق

اگر ذاتی مثل «زید» که تلبس به مبدایی چون «ضرب» دارد عنوان ضارب را بر او منطبق کرده و بگوئیم «زید ضارب» استعمال آن مشتق، حقیقی است و اگر چنانچه ذاتی مثل «زید» در آینده می‌خواهد تلبس به مبدایی مانند «ضرب» پیدا کند استعمال آن مشتق، مجازی است نه حقیقی چنانچه به فردی که در دانشکده‌ی پزشکی تحصیل می‌کند اکنون بر او عنوان دکتر اطلاق نمائیم؛ استعمال آن مشتق، مجازی است نه حقیقی. حال اگر ذاتی مثل «زید» قبلاً تلبس به مبدایی مانند «ضرب» داشته و اکنون بخواهیم عنوان مشتق را بر او تطبیق نمائیم مثل «زید ضارب الیوم» این محل اختلاف که آیا استعمال آن مشتق، مجازی است یا حقیقی به عبارتی آیا مشتق، حقیقت است در «ما تلبس بالمبدأ فی الحال» یا اعم است از «ما تلبس بالمبدأ فی الحال» که شامل «ما انقضی عنه المبدأ» هم بشود. که اثرات ادبی و فقهی متفاوت دارد. (فاضل لنکرانی، ج ۱، ص ۲۴۱)

۳-۲. معنای مشتق

در ادبیات عربی «مشتق» را چنین تعریف کرده‌اند: «هر لفظی که مأخوذ از لفظ دیگری باشد مثل فعل ماضی که از مصدر گرفته شده است و فعل مضارع که از فعل ماضی مأخوذ است و همچنین افعال امر و نهی مشتق هستند زیرا از فعل مضارع گرفته شده‌اند پس در ادبیات عنوان مشتق عام است.» (محمد رضا طباطبایی، ۱۳۶۶).

۳-۳. مشتق اصولی

مراد از مشتق در اصول، مطلق مشتق نیست که شامل افعال و مصادر هم بشود بلکه مقصود از مشتق، مفهومی است برگرفته از ذاتی، با ملاحظه‌ی اتصاف آن ذات به مبدأ، خواه آن اتصاف «صدوری» باشد مانند «ضارب» که منتزع است از ذات با ملاحظه اتصاف او به فعلی که از او صادر است یا «انتزاعی» باشد مانند «مالک» که منتزع است از ذات با ملاحظه‌ی انتزاع این صفت از آن یا «حلولی» باشد مانند «مقتل» و «مسجد» که منتزع هستند از ذات زمان و مکان به ملاحظه‌ی حلول این صفت

در آنها؛ پس می‌توان گفت در مشتق اصولی، ذاتی و مبدئی وجود دارد که آن ذات با مبدأ، ارتباط دارد مانند اسم فاعل، اسم مفعول، صیغه‌ی مبالغه، اسم زمان و مکان، اسم ابزار و صفت مشبه (مروج جزائری، ج ۱، ص ۹۵).

مشتق اصولی، مختص به «اسم فاعل» و «صفت مشبهه ای» است که به معنای اسم فاعل می‌باشد. اما سایر مشتقات و صفات مانند «اسم مفعول، اسم زمان، اسم مکان و صیغه مبالغه» از مشتق اصولی خارج هستند. در «اسم مفعول» اگر کسی کتابی بنویسد بعد از صد سال هم می‌گویند آن کتاب، مکتوب فلانی می‌باشد و تا صدها سال بعد عنوان «مکتوب» را به نحو حقیقت، نسبت به او استعمال می‌کنند و همچنین اگر کسی بنائی یا مسجدی را بسازد تا سالیان متمادی، عنوان «مصنوع» را به نحو حقیقت در مورد او استعمال می‌کنند. در «اسم زمان» هم حقیقت در اعم است به عنوان مثال روز دهم ماه محرم را تا کنون مقتل و روز قتل حضرت حسین بن علی (علیه اسلام) می‌دانند با وجودی که مدت زیادی از روز شهادت آن حضرت گذشته است. در «اسم مکان»، اگر قتلی یا ضربی در محلی واقع شده باشد آن محل، برای همیشه عنوان مقتل و مضراب دارد و عرف هم به چنین مطلبی گواهی می‌دهد بنابراین اسم زمان و مکان خارج است. در «اسم آلت و ابزار» - مانند مقرض - لزومی ندارد که اتصاف به مبدأ پیدا کرده باشد و اگر یک مرتبه هم با آن قرض و قطعی تحقق پیدا نکند، عنوان مقرضیت نسبت به آن حقیقت است نه مجاز لذا می‌گوئیم اسم آلت، حقیقت است در «ما اعدّ للآلیه» خواه از آن استفاده‌ای بشود یا نشود. در «صیغه مبالغه» در موردی استعمال می‌شود که ذاتی کثیراً اتصاف به مبدأ پیدا کرده باشد مثلاً وقتی فردی کثیراً اتصاف به نجاری یا بقالی داشته باشد، به او بقال یا نجار اطلاق می‌شود خواه بالفعل مشغول آن عمل باشد یا نباشد.

نکته قابل توجه این که در تمام مبادی باید جنبه «فعلیت»، لحاظ شود، ولی باید دقت کرد بعضی از مصادر جنبه «شأنی» دارند مثلاً «درخت، مُثمر است» معنایش این نیست که الآن و بالفعل در آن میوه موجود هست بلکه مفهومش این است که شأنیت اثمار را دارد. و بعضی از مبادی جنبه صنعت و حرفه دارند مثلاً نجار، صیغه مبالغه هست و تا زمانی که فرد به صنعت نجاری آشنا هست آن عنوان به صورت تلبس فعلی در او ثابت است و اگر روزی آن حرفه را فراموش کرد می‌توان گفت «انقضی عنه المبدأ» ولی به مجرد این که در پایان روز او دست از کار نجاری کشید و به منزل آمد، نمی‌توان گفت چون او مشغول به مبدا نجاری نیست پس الان دیگر نجار نیست. و در بعضی از مبادی، عنوان و جنبه «ملکه» مطرح است مانند اجتهاد که مبدأ مجتهد است معنای اجتهاد و مجتهد این نیست که فرد، بالفعل مثلاً دارای رساله عملیه باشد بلکه مفهومش این است که شخص، دارای قوه و نیروی استنباط احکام باشد و چنانچه روزی به علت کهولت یا کسالت، ملکه اجتهاد از او سلب شد، می‌توان گفت «انقضی عنه المبدأ» و باید بحث کرد که عنوان مجتهد به صورت حقیقت یا مجاز بر او اطلاق می‌شود یا نمی‌شود؟ (آخوند خراسانی، ج ۱ ص ۸۲).

بعضی گستره نزاع در بحث مشتق را توسعه داده و گفته اند محل نزاع، عبارت است از: «مطلق ماکان مفهومه و معناه جاریا علی الذات و متنزعا عنها بملاحظه اتصافها بعرض او عرضی و لو کان جامدا» بنابراین بعضی از جوامد که هیچ گونه اشتقاقی ندارند مانند کلمه «زوج»، «زوجه»، «حُرّ» و «رِقّ» و امثال آنها داخل محل نزاع هستند مثلاً در مورد کسی که دیروز دارای همسر بوده ولی امروز زنش را طلاق داده، می‌توان بحث کرد که عنوان زوج بر او حقیقتاً صدق می‌نماید یا نه بنا بر این عناوین مذکور هم جزء بحث مشق هستند (جعفر سبحانی، ۱۰۴).

۳-۴. تفاوت مشتق ادبی با مشتق اصولی

در ادبیات، «افعال» و «مصادر مزید فیها»، عنوان «اشتقاق» دارند. البته مصادر مجرد، خودشان دارای عنوان «مبدأ» هستند و تمام مشتقات - به قول بصری ها از مصادر مجرد گرفته شده اند لذا توهم نمی‌شود که مصادر مجرد، داخل در بحث مشتق باشند اما نسبت به مصادر مزید و افعال، جای این توهم هست که کسی بگوید آن دو هم دارای عنوان مشتق اصولی هستند. «مصادر مزید» و «افعال»، خارج از باب مشتق هستند زیرا ما برای مشتق اصولی ضابطه ای بیان کردیم که آن ضابطه، شامل افعال و

مصادر مزید نمی‌شود و قاعده این بود که: «مشتق اصولی عنوانی برای ذات بود یعنی می‌توان یک قضیه حملیه تشکیل داد و مثلاً گفت «زید ضارب» یعنی زید، همان ضارب است. اما در افعال و مصادر، این خصوصیت وجود ندارد چون مصادر فقط دلالت بر مبدأ دارند و کاری با ذات ندارند معنای «ضرب» زدن است اما ذاتی ندارد که متصف به ضرب باشد. در معنای مبدأ اصلاً ذات و تلبس، لحاظ نشده و مبدأ با ذات مغایر است و اتحاد با ذات پیدا نمی‌کند و نمی‌توان گفت زید، همان ضارب است و اگر گاهی می‌گویند «زید عدل» از باب مجاز است بنابراین مصادر از محل نزاع در باب مشتق، خارج هستند.» (آخوند خراسانی، ج ۱ ص ۱۰۰).

۳-۵. نکته

در نزد نحوی «فعل» دلالت بر زمان دارد «حد الفعل انه كلمه تدل علی معنی فی نفسه و مقتزنه باحدالازمنه الثلاثه» حال سوال این است که آیا أخذ زمان در آن صحیح است یا نه؟ با وجودی که امر و نهی هم از مصادیق فعل هستند و هیچ گونه دلالتی بر زمان ندارد؛ مثلاً مفاد «إِضْرِبْ» طلب ضَرْب است و به اصطلاح اصولی دلالت بر انشاء طلب وجود ضرب می‌کند و «لا تضرب» صیغه نهی و دلالت بر انشاء طلب ترک ضرب می‌کند و در آنها زمان اخذ نشده است. هنگامی که متکلم می‌گوید اضرب، «گفتار» او در زمان حال واقع شده و این مطلب غیر از آن است که زمان یعنی زمان حال در معنای اضرب دخالت داشته باشد. «زید قائم» یک جمله اسمیه است که اصلاً دلالت بر زمان ندارد. جمله مذکور در زمان حال واقع شده است لذا می‌گوئیم «زمان» در فعل امر و نهی هیچ گونه مدخلیتی ندارد و در مواردی که فعل ماضی را به مجردات، مانند خداوند متعال، نسبت می‌دهیم؛ «عَلِمَ اللَّهُ» آیا در باره خداوند مسأله زمان مطرح است خیر؛ مجردات از مکان و زمان و سایر شؤن مادی، مجرد هستند و از طرفی نمی‌توان گفت اسناد علم به خداوند متعال، مجاز است اما اسناد علم به زید حقیقت دارد و در مواردی که فعل ماضی را به خود زمان اسناد می‌دهیم مثل این که بگوئیم «مَضَى الزمان» زمان که در زمان نمی‌گذرد چون اتحاد ظرف و مظهر لازم می‌آید و از طرفی نمی‌توان گفت اگر فعل ماضی را به زید، اسناد دهیم حقیقت است اما اگر به زمان نسبت دهیم، مجاز است. نحویین اتفاق دارند که جمله اسمیه، وضعاً بر زمان دلالت ندارد؛ در عین حال خصوصیتی در آن هست که قابل انطباق بر زمان ماضی و حال و استقبال می‌باشد مثلاً نسبت جمله اسمیه «زید قائم» به زمان‌های سه‌گانه، مساوی است بنابراین صحیح است گفته شود «زید ضارب امس، زید ضارب الآن و زید ضارب غداً.» اگر فعل ماضی بر زمان گذشته و مضارع بر حال و استقبال انطباق پیدا می‌کند، به‌خاطر خصوصیت تحقق نسبت در فعل ماضی و ترقب نسبت در فعل مضارع است (خویی، ج ۱ ص ۱۰۴).

۳-۶. تطبیقات در مشتق

- در آیه «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ» (بقره، ۴۳)، لفظ «أَقِمْوَا» به معنای "برپاداشتن" است و دلالت بر وجوب نماز دارد.
- در حدیث «الْجَنَّةُ تَحْتُ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ»، (میزان الحکمه، ح ۲۲۶۹۱) لفظ «تَحْتُ أَقْدَامِ» استعاره است و به معنای احترام به مادران است.

- در روایت «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» (کلینی ج ۱، ۱۱) کنایه از عقل به معنای تعقل و عبادت صحیح است.
- در روایت عبدالعزیز بن مسلم است که از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است. ایشان در بخشی از این روایت می‌فرماید: «فَقَالَ (سبحانه) إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَقَالَ الْحَلِيلُ سُورًا بِحَاءٍ، وَ مِنْ دُرِّيَّيْنِ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». (کلینی، ۱۴۰، ۱۱۹۹). این روایت دلالت دارد که کلمه «ظالمین»، در آیه لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره، ۱۲۴)، برای متلبس به ظلم و کسی که سابقاً ظالم بوده و ظلم او منقضی شده به کار رفته است (اصفهان، ۱۴۲۹، ۱، ۳۷۴ و رشتی، ۱۳۷۰، ۱۸۲). در روایت دیگر ابومنصور واسطی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در معنای آیه «قَالَ لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، أُمَّ مَنْ عَبَدَ صَمًا أَوْ

وَتُنَأً» (صفار، ۱۴۰۴، ۳۷۴) نقل می‌کند که آیه بیانگر استعمال لفظ ظالم در مورد کسی است که سابقاً ظلم کرده و به پرستش بت مشغول بوده است.

-در روایت قال رجل لعلي بن الحسين (ع) این بتوضاً الغریاء؟ فردی از امام سجاد (ع) پرسید افراد غریب و ناآشنا برای تجدید وضو [کنایه از دست‌شویی رفتن] کجا بروند؟ «قال: تتقی شطوط الانهار و الطرق النافذة و تحت الاشجار المثمرة» یعنی از کناره‌های رودخانه‌ها و راه‌های باریک و زیر درختان میوه دوری شود [یعنی در این مکانها نباید بول یا مدفوع کرد] بنا بر اینکه مشتق برای ذات متلبس به مبدأ وضع شده باشد این حکم به درختان میوه‌ای اختصاص دارد که متصف به ویژگی میوه دادن باشند اگرچه بصورت بالقوه. چنانکه در فصل زمستان درختان بالقوه میوه‌دار هستند و بالفعل میوه ندارند برخلاف اینکه معتقد به وضع مشتق برای اعم باشیم که در این صورت این حکم، شامل درختانی که حتی بالقوه هم میوه نمی‌دهند می‌شود مانند درختانی که بواسطه عمر طولانی [و پیر شدن] نیروی میوه دادن را از دست داده‌اند. (جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۱۱۵)

-در روایت «عن ابی عبد الله (ع) فی المرأة ماتت و لیس معها امرأة تغسلها قال یدخل زوجها یده تحت قمیصها فیغسلها الی المرافق» در مورد زنی که وفات کرده درحالی که مماثل (زن دیگری) که بتواند او را غسل دهد وجود ندارد؛ از امام صادق (ع) نقل شده است که شوهرش تا آرنج دستانش را زیر لباس او کند و او را غسل دهد [یعنی او را برهنه نکند] این حکم زمانی است که مشتق برای اعم وضع شده و در ذاتی که مبدأ آن منقضی شده نیز حقیقت دارد در این صورت برای شوهری هم که همسرش را طلاق داده و در عده طلاق بوده و از دنیا رفته است، جایز است که همسر سابق خود را در صورتی که مماثل برای غسل دادن نباشد غسل دهد چون براساس نظریه اعمی‌ها بر شوهر طلاق‌دهنده نیز عنوان زوج اطلاق می‌شود، اما اگر گفتیم که مشتق تنها برای ذات متلبس به مبدأ وضع شده در این صورت شوهری که همسرش را طلاق داده نمی‌تواند او را غسل دهد چرا که او الآن زوج این زن به حساب نمی‌آید. (سبحانی ۱۳۸۵، ۱).

۷- اثرات عملی این بحث:

این بحث، اثرات عملی فراوان در استنباط احکام شرعی دارد. به عنوان مثال:

- حکم قاضی فاسق: اگر قاضی در گذشته عادل بوده و سپس فاسق شود، آیا احکامی که در زمان عدالت خود صادر کرده، نافذ است یا خیر؟
- بر اساس قول اول (مانقضی عنه المبدأ)، چون الان عادل نیست، نمی‌توان به او «عادل» گفت و احکام او نافذ نیست.
- اما بر اساس قول دوم (اعم)، چون قبلاً عادل بوده، الآن هم می‌توان به او «عادل» گفت و احکام او نافذ است.
- شرایط شهادت: آیا کسی که در گذشته عادل بوده و سپس فاسق شده، می‌تواند شهادت دهد؟
- بر اساس قول اول، چون الان عادل نیست، نمی‌توان به او «عادل» گفت و شهادت او پذیرفته نیست.
- اما بر اساس قول دوم، چون قبلاً عادل بوده، می‌توان به او «عادل» گفت و شهادت او پذیرفته است.

۸. تطبیقات بیشتر در قرآن و روایات:

- واژه «مُتَّقِينَ» (پرهیزگاران): ریشه: «وقی» به معنای حفظ کردن و پرهیز کردن.
- کاربرد: در ابتدای سوره بقره، قرآن کریم، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (هدایتی برای پرهیزگاران) ذکر شده است.
- «مُتَّقِينَ» اسم فاعل جمع از ریشه «وقی» است و به کسانی اشاره دارد که خود را از گناهان و عذاب الهی حفظ می‌کنند. درک این مشتق، نشان‌دهنده اهمیت پرهیزگاری و نقش آن در هدایت است.

- واژه «مُصْلِحِينَ» (اصلاح‌کنندگان): ریشه: «صلح» به معنای اصلاح کردن و درست کردن.
 - کاربرد: در سوره بقره آیه ۱۱، «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نُحْمِلُ مُصْلِحُونَ» (و هنگامی که به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم). «مُصْلِحِينَ» اسم فاعل جمع از ریشه «صلح» است و به کسانی اشاره دارد که ادعا می‌کنند در حال اصلاح هستند. درک این مشتق، به ما کمک می‌کند تا بین اصلاح واقعی و فساد با پوشش اصلاح تمایز قائل شویم.
- واژه «مُفْسِدِينَ» (فسادکنندگان): ریشه: «فسد» به معنای فاسد کردن و تباه کردن.
 - کاربرد: در قرآن می‌فرماید: «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (آگاه باشید! اینان خود همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند). «مُفْسِدِينَ» اسم فاعل جمع از ریشه «فسد» است و به کسانی اشاره دارد که در زمین فساد می‌کنند. تقابل این واژه با «مُصْلِحِينَ»، اهمیت تشخیص بین عمل درست و نادرست را نشان می‌دهد.
- واژه «تَذَكَّرُونَ» (متذکر می‌شوید): ریشه: «ذکر» به معنای یادآوری کردن و متذکر شدن.
 - کاربرد: در آیات متعددی از قرآن، از مردم خواسته شده که متذکر شوند و از نشانه‌های الهی عبرت بگیرند. «تَذَكَّرُونَ» فعل مضارع جمع مذكر مخاطب از ریشه «ذکر» است و به اهمیت یادآوری و تفکر در نشانه‌های الهی تأکید دارد.
- آیه وضو (سوره مائده، آیه ۶): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ۚ وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا ۚ وَإِن كُنتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ۚ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»
 - شاهد: عبارت «وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» (و اگر جنب بودید، پس خود را تطهیر کنید).
 - وجه استدلال: سؤال این است که اگر کسی جنب بوده و سپس غسل کرده و طهارت حاصل کرده است، آیا باز هم می‌توان به او «جنب» گفت یا خیر؟ اگر لفظ مشتق (جنب) فقط بر کسی دلالت کند که در حال حاضر متصف به صفت جنابت باشد، دیگر نمی‌توان به او «جنب» گفت. اما اگر بر کسی که قبلاً متصف به این صفت بوده نیز دلالت کند، می‌توان به او «جنب» گفت.
- آیه ربا (سوره بقره، آیه ۲۷۵): «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْحِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا ۚ وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ۚ فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ ۗ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»
 - شاهد: عبارت «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا» (کسانی که ربا می‌خورند).
 - وجه استدلال: آیا این آیه فقط شامل کسانی می‌شود که در حال حاضر ربا می‌خورند، یا شامل کسانی که قبلاً ربا می‌خوردند و اکنون توبه کرده‌اند نیز می‌شود؟ اگر کسی قبلاً ربا می‌خورده و اکنون توبه کرده، آیا باز هم می‌توان به او «خورنده ربا» گفت؟
- آیه قصاص (سوره بقره، آیه ۱۷۸): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

- شاهد: عبارت «فِي الْقَتْلِ» (در کشتگان).
- وجه استدلال: آیا لفظ «قتلی» (کشتگان) فقط شامل کسانی می‌شود که در حال حاضر کشته شده‌اند، یا شامل کسانی که قبلاً زنده بوده‌اند و سپس کشته شده‌اند نیز می‌شود؟
- روایت حرمت غیبت: «الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا» (غیبت بدتر از زنا است).
 - شاهد: عبارت «الْغَيْبَةُ» (غیبت).
 - وجه استدلال: آیا این روایت فقط شامل غیبت کردن در حال حاضر می‌شود، یا شامل کسی که قبلاً غیبت می‌کرده و اکنون توبه کرده است نیز می‌شود؟
 - روایت حرمت ربا: «لَعَنَ اللَّهُ أَكِلَ الرِّبَا وَ مُؤَكِّلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدِيَهُ» (خدا لعنت کند خورنده ربا و دهنده ربا و نویسنده آن و دو شاهد آن را).
 - شاهد: عبارت «أَكِلَ الرِّبَا» (خورنده ربا).
 - وجه استدلال: آیا این روایت فقط شامل کسانی می‌شود که در حال حاضر ربا می‌خورند، یا شامل کسانی که قبلاً ربا می‌خوردند و اکنون توبه کرده‌اند نیز می‌شود؟
 - روایت وجوب اطاعت از عالم: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» (دانشمندان وارثان پیامبران هستند).
 - محل شاهد: عبارت «الْعُلَمَاءُ» (دانشمندان).
 - وجه استدلال: آیا این روایت فقط شامل کسانی می‌شود که در حال حاضر عالم هستند، یا شامل کسانی که قبلاً عالم بوده‌اند و اکنون به دلیل پیری یا بیماری، علم خود را از دست داده‌اند نیز می‌شود؟

نتیجه:

۱. الفاظ به عنوان ابزارهای اصلی در استنباط، نقش اساسی دارند. الفاظ به معنای واژه‌های مورد استفاده در متون فقهی هستند که بر معانی خاص دلالت می‌کنند. در اصول فقه، فهم صحیح این معانی برای استنباط احکام ضروری است.
۲. رابطه‌ی متقابل بین علوم غایی و علوم ابزاری، به ویژه رابطه‌ی علم اصول دین و اصول فقه و فقه و تفسیر با نحو و بلاغت، هیچ‌گاه متوقف نشده است.
۳. خلاف آن چه که برخی پژوهش‌های متأثر از شرق‌شناسی و مکتب‌های شرق شناختی گمان برده‌اند، «علوم لغت عربی» به ویژه علوم بلاغت و نحو، در چارچوب «نص قرآنی» شکل گرفته است.
۴. آن بخش از مباحث الفاظ که اصولی است، مثل معنای مشتق، مدلول هیئت و ماده امر، کیفیت دلالت امر بر وجوب، استحباب و مانند این‌ها دخالت بسیار روشنی در استنباط دارند. بررسی تطبیقی آراء اصولیون در مباحث الفاظ و نقد و بررسی آنها، به فهم عمیق‌تر مباحث الفاظ و استنباط صحیح احکام شرعی کمک می‌کند.
۵. ارائه نظرات جدید و ابتکاری در مباحث الفاظ، با استفاده از ادبیات عربی به عنوان منبعی غنی و ارزشمند، می‌تواند به فهم بهتر و دقیق‌تر الفاظ و استنباط احکام شرعی یاری رساند. در نتیجه بررسی وجوه ادبی و اصولی مباحث الفاظ در مسیر استنباط، در کنار معناشناسی در این زمینه نقشی کلیدی ایفا می‌کنند.
۶. تسلط بر ادبیات عربی و قواعد و ضوابط حاکم بر دلالت الفاظ، به فهم عمیق‌تر معانی و استنباط صحیح احکام شرعی منجر خواهد شد و ترتب فهم علوم بر یکدیگر بیش از پیش هویدا خواهد شد.

منابع:

قرآن کریم

- [۱] ابن جنی الموصلی، أبو الفتح عثمان (۳۹۲)، **الخصائص**: مصر، نشر عامه.
- [۲] ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی، أبو الفضل، جمال الدین انصاری إفريقيا (۱۴۱۴)، **لسان العرب**: دار صادر، بیروت.
- [۳] آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۳۸۱)، **کفایه**: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ایران.
- [۴] اصفهانی، محمد تقی (۱۴۲۹)، **هدایه المسترشدين**: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ایران.
- [۵] ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۹۰)، **ساختمان معنایی اخلاق دینی در قرآن**: ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات قلم، تهران.
- [۶] حیدری، علی نقی (۱۳۸۹)، **اصول الاستنباط فی الفقه**: ترجمه عباس زراعت و حمید مسجد سرای، انتشارات پیام نوآور حقوق اسلامی، تهران.
- [۷] خمینی، روح‌الله (۱۳۷۰)، **مناهج الوصول العلم الاصول**: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم.
- [۸] رشتی، میرزا حبیب‌الله (۱۳۷۰)، **بدائع الافکار**: موسسه آل‌البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.
- [۹] رضائی حدائق (۱۳۸۵)، **زبان شناسی و علم اصول فقه**: نشریه زبان و ادب فارسی، شماره ۲۰۰.
- [۱۰] سالمی رحیم و صالح جواد (۱۳۹۷)، **نقش و کاربرد حدیث در مباحث الفاظ اصول فقه**: پژوهشنامه علوم حدیث تطبیقی سال پنجم پاییز و زمستان شماره ۹.
- [۱۱] سبحانی، جعفر (۱۳۸۵)، **الموجز فی أصول الفقه**: ترجمه عدالت، علی، - قم.
- [۱۲] سلیمانی، ایران (۱۳۹۹)، **روشهای معناشناسی در علم اصول**: فصلنامه علمی پژوهشی فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۱۳.
- [۱۳] سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۹۱۱ق)، **الإقتراح فی علم أصول النحو**، نشر ادب حوزه، قم.
- [۱۴] شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸)، **مبانی معناشناسی نوین**: انتشارات سمت، تهران.
- [۱۵] صادقی، حسن، (۱۳۹۰)، **نقش دانش اصول فقه در تفسیر قرآن از دیدگاه علامه طباطبائی**: سال چهارم.
- [۱۶] صدر، محمد باقر (۱۴۱۷)، **بحوث فی علم الأصول**: مؤسسه دائرة المعارف الفقه، قم، ایران.
- [۱۷] صفار، ابن فروخ (۱۴۰۴)، **بصائر الدرجات**: کتابخانه مرعشی نجفی، قم.
- [۱۸] صفوی، کوروش (۱۳۸۲)، **معنی شناسی کاربردی**: انتشارات همشهری، تهران.
- [۱۹] صفوی، کوروش (۱۳۹۲)، **درآمدی بر معنی شناسی**: انتشارات پژوهشکده فرهنگ و هنر، تهران.

- [۲۰] طباطبایی، سید محمدرضا (۱۳۹۶)، **صرف ساده**، دارالعلم، قم.
- [۲۱] عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن (۲۰۱۱)، **معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه**: دارالفضیله، قاهره.
- [۲۲] فرهنگ‌نامه اصول فقه (۱۳۸۹)، **پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی**، قم.
- [۲۳] فیاض، محمداسحاق (۱۴۲۲)، **محاضرات فی أصول الفقه**: تقریرات درس خوبی، قم.
- [۲۴] کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷)، **اصول کافی**: دارالحدیث، قم.
- [۲۵] گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۵)، **ادوار اصول فقه**: نشر میزان - تهران - ایران.
- [۲۶] مختار عمر احمد (۱۳۸۵)، **معنا شناسی**: ترجمه حسین سیدی، مشهد، انتشارات فردوسی مشهد.
- [۲۷] مظفر، محمدرضا (۱۳۷۶)، **اصول الفقه**: ترجمه علیرضا هدایی، انتشارات حکمت، تهران.
- [۲۸] ملکیان، مصطفی (۱۳۸۴)، **مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای زبانی و تبارشناسی**: مجله نقد و نظر، ۳۹.
- [۲۹] واعظی، احمد (۱۳۸۹)، **درآمدی بر هرمنوتیک**: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، تهران.
- [۳۰] جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۹)، **تفسیر تسنیم**: مرکز نشر اسراء، قم.
- [۳۱] حائری اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴)، **فصول الغرویه**: دار الاحیاء العلوم الاسلامیه، ایران.
- [32] Croft, William. 1991. *Syntactic Categories and Grammatical Relations: The Cognitive Organization of Information*. Chicago: University of Chicago Press)
- [33] Langacker, Ronald. 1987. *Foundations of Cognitive Grammar. Vol. 1 Theoretical Prerequisites & Vol. 2 Descriptive Application*. Stanford: Stanford University Press
- [35] Lakoff, George and Mark Johnson. 1980, *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press